

تمرکز و عدم تمرکز قدرت (فدرالیسم)

متن سخنرانی دکتر حسن کیانزاد در کنفرانس الحجه پژوهشگران ایران در روزهای شنبه و یکشنبه ۲ و ۳ اسفندماه ۱۳۸۰، ۲۳ و ۲۴ فوریه در زوریخ - سوئیس

بحث پیرامون فدرالیسم سالها پیش در روزنامه "اکثریت" ^۱ شروع شد و همچنان در روزنامه "کار" ادامه یافت. در این راستا پیشتر، صاحب نظران چپ رادیکال و نوگرا داد سخن سر داده و نظرات خود را بیان داشته اند، کوشش من بعنوان یک ملی گرا که چندین دهه از مبارزات سیاسی را پشت سر گذارده و طی سالهای گذشته در سنگر "جنبش همبستگی ایرانیان برای آزادی و دموکراسی" به راه آزادی ملت ایران در کنار دیگر میهن دوستان که باور به یلورالیسم سیاسی و حاکمیت ملی دارند، قرار گرفته است، این خواهد بود که بدور از رنگ تعلق و وابستگی های عاشقانه آیدنولوژیک، دگراندیشان و همآوردان سیاسی را به جنبه های انسانی و پیوندهای هنوز ناگسسته تاریخی قوم و تبار ایرانی در بهانه هزاره های تاریخ و در ارتباط با حل "مسئله ملی" توجه دهم. در این نوشتار من قصد ندارم باب جروبحث تحریک آمیزی را در تقابل با صاحب نظران و اندیشمندان چپ ایران در طیف گسترده اش بگشایم و میدان دار جبهه ای ویژه از گروه های سیاسی گروم، به گونه ای که از اهداف منشور جنبش همبستگی، یعنی ایجاد تفاهم و همکاری و همگامی مبارزین سیاسی به دور افتم. بر این اساس امید چنان دارم این پیشگفتار را بویژه آن افراد و شخصیت های سیاسی که گاه بی صبرانه خط بطلان بر آنچه که رنگ تعلق خاطر یعنی "خودی" را ندارد، میکشند، جدی گرفته و با محتوای این نوشتار دشمن گرایانه و کینه توزانه چنان گفتار "شوونینسم فارس" روبرو نگردند.

در ارتباط با حل مساله ملی و بحث پیرامون فدرالیسم در ایران به مقولاتی از جمله ستم ملی، ستم مضایف ملل ایران، تعاریف ملت و شوونینسم فارس برمی خوریم. صاحب نظران در برخورد با این مسائل دو روش و منش دوگانه اختیار کرده اند، از سونی آقایان ممبیتی (امیر)، رزمی و فرخ نگهدار در نوشتارهای خود کوششی نموده اند با اشاره به یافته ها و تجارب تاریخی و اجتماعی سده های گذشته ملت های دیگر جهان و بویژه ملت ایران، نظرات و رهنمودهایی را در انطباق با مشکلات و موانع پیشمار سرراه برای گشایش کار ارائه دهند. برخورد آنها با طرح موضوع اصلی مسالمت آمیز و تهی از تحریکات ملی و انسانی است - از سونی دیگر هم میهنان دیگر ما، آقایان ب. لاوین و هیمن و سامان نجف زاده با تند و تیزی کلام، تهاجمی سخت و تحریک کننده و نامهربانی را متوجه دگراندیشانی کرده اند که بزعم آنان، آنها طرح ها و نظراتی را در زمینه حل مساله ملی ارائه داده اند، که با واقعیات و الزامات جامعه کثیرالملل ایران منطبق نبوده و به نحوی به شوونینسم و ناسیونالیسم افراطی موجود دامن میزنند (هیمن) و یا اینکه تعبیر به احساسات شوونینسم عظمت طلبانه فارس (ب. لاوین - اکثریت شماره ۳۱۶) میگردد. نخست لازم میدانم چون ب. لاوین و هیمن از واقعیات های تاریخی مورد دلخواه خود سخن بمیان آورده اند و از جمله حاشا کردن وجود ملل مختلف را در ایران به عنوان یک تحریف تاریخی بشمار آورده و به کسانیکه به مانند آنان نمیانندیشند نسبت بی اطلاعی از تاریخ را داده اند، بگویم اگر قرار بر این است که، به تاریخ و اسناد تشخیص هویت و موجودیت ملی ایرانیان مراجعه کنیم، بایستی واقعیات را آنچنان که هستند بازگو کنیم. آری این درست است که لیاکان کردها، مادها هستند که نخستین سلسله پادشاهی نبشته در تاریخ ایران را رقم زده اند، اما در کنار این قوم قدرتمند، قومیت دیگر ایرانی یعنی پارس ها با توانمندی در جنوب غربی ایران میزیستند. نخستین اثر و نوشته تاریخی باقی مانده در مورد این دو تیره ایرانی را در نبشته های منقوش پادشاه آشور سالماناسر سوم یافته اند. بر مبنای این یافته تاریخی، مادها و پارتوها از نژاد هند و اروپایی بسوی فلات ایران سرازیر گشته، مادها یعنی کردها در شمال فلات ایران و پارسها در جنوب غربی آن مسکن گزیدند. در آغاز مادها قدرتمندتر از پارس ها بودند ولی آهنگام که توانمندی پارس ها بر مادها چربید و کوروش بزرگ از بدری پارس و مادری مادی (ماندانا)

۱ - لرگن سلمان فداییان (اکثریت)

سلسله هخامنشیان را بنیان نهاد، آن دو تیره نیرومند ایرانی در کنار یکدیگر متحد و هم پیمان گشته و بدون برتری بر یکدیگر بر ایران زمین حکومت راندند. شما نمایش این پیوند و یگانگی را میتوانید در نقوش حک شده پرسپولیس مشاهده کنید که چگونه بزرگان و سرداران و سربازان گارد جاویدان در کنار یکدیگر، هم سنگ و همپایه قرار گرفته و تمایزی بر یکدیگر ندارند. برخلاف نظر ب. لاوین، مادها نه تنها خراج گذار پارسها نگردیدند بل در تقسیم قدرت و اداره مملکت سهیم گردیدند. براین اساس آن تحریف تاریخی که ایشان از آن نام میبرند نه تنها سندیت ندارد، بلکه ب. لاوین و دیگر هم اندیشانشان بر مبنای یک ذهنیت تبلیغی دیرین از "سلطه فارسها بر غیر فارسها و یا ملل زیر دست ملت غالب فارس و یا ملت ستمگر فارس، که فرهنگ و زبان آن غالب بر فرهنگ و زبان ملل زبردست ایران بوده است، سخن به میان می آورند". این برخورد، نه تنها برخوردی تحقیقی و علمی براساس ریشه های تغییر و تحولات تکاملی و تاریخی و سببیتها نیست، بل طرح آن به این صورت با خود نشانه هایی از بی مهری و جدایی و ستیز قومی به همراه دارد. اما اینکه چرا در درازای سده های تاریخ زندگی یک ملت، باوجود حضور زبان و لهجه های گوناگون محلی، یکی از آنها براساس نیازهای اجتماعی و سیاسی زمان تغییر و تحول می یابد و با بهره گیری و آموزش با دیگر زبانها غنی گشته، بالنده و پویا میگردد، به گونه ای که کم کم گویش با آن فراگیر می شود و فرهنگ و ادب ملی در آن تجلی می یابد، دلیل پسندیده ای وجود ندارد که از این تحول و یا خیزش فرهنگی، به عنوان تحمیل زبان و یا فرهنگ غالب مثلا فارسی بر فرهنگ و زبان تیره های دیگر ایرانی، قهرامیز، سخن بمیان آوریم. آن هنگام که عربها بر ایران پورش بردند و پایه های استیلای چند صد ساله خود را بنیان نهادند، زبان رسمی ایرانیان پهلوی ساسانی بود که بتدریج جایش را به زبان پارسی دری داد که یکی از زبانهای ایرانی و ویژه منطقه وسیع شرق ایران یعنی خراسان بود و این زبان طی دو قرن بتدریج زبان رسمی جامعه ایرانی گردید و این زبان همان زبان ابومسلم و طاهر و یعقوب لیث است که از خراسان و سیستان برخاستند و همت در راه نجات و آزادی ایران از زیر سلطه عرب بکار بردند. زنده یاد استاد سخن سعیدی سیرجانی در کتاب ضحاک ماردوش (که خواندن آنرا به هر ایرانی آزاده ای توصیه می کنیم)

این تغییر و تحول زبان فارسی و رشد کیفی و ژرفای ادبیات فارسی را در هزار و صد سال اخیر، از برکت فساد عصیان آفرین حکومت های سرکوبگر غالب دوران عرب و نودولتان تورانی دانسته و مینویسد: بالیدن هر درختی (زبان و فرهنگ) علاوه بر آب روان و آفتاب تابان به کود ناخشسوی، ناخوش منظره ای هم نیازمند است. تعجب نکنید حاجتی به ردیف کردن اسناد و مآخذ نیست، در ذهن خودتان مروری بفرمائید به دوره های ظهور نوابغ شعر و ادب فارسی و اوضاع روزگارشان، تا ببینید طنز لطیف خیامی، جز محصول سلطه جهال خراسان برجان و مال خلایق، می تواند باشد؟ نگاهی به اوضاع سیاه قرن هفتم بیندازید، تا ببینید زبان کتابی لبریز از رمز و اشاره مولوی، غیر از عکس العمل مرد روشندل خدانشناسی است در مقابل جمعیت شریعت سازانی که خود را وارث انبیا دانسته و نبض جامعه را با تافتن آتش جهنم در قبضه قدرت گرفته اند؟ اگر امیر آدم کش خشک مغزی چون مبارزالدین بر خاک طرب خیز شیراز مسلط نمیشد، غزلیات لبریز از ابهام حافظ به همین دلنشینی جاودانه بود؟ شاهنامه فردوسی هم محصول چنین روزگاری است، محصول دوران سیاه استبداد است و اختناق تحمل ناپذیری که با دست عربان و ترکان در نیمه قرن چهارم بر سرزمین خراسان سایه افکنده است. فردوسی پیش از سی سال از عمر خود را صرف سرایش داستانهای اساطیری ایران باستان می کند و بر مصداق «پسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی» سبب دوام و قوام زبان فارسی و حفظ استقلال و فرهنگ ایرانی برای آیندگان می شود. آن واقعیت های تاریخی که این هماوران سیاسی، نمی خواهند بازگو کنند، زیرا که خود را هنوز هم در چار دیوار یک جریان فکری جدائی خواه محبوس ساخته اند، اینست که همین هم پیوندیهای تباری، تاریخی و بویژه فرهنگی که، از آن سخن به میان آوردیم سبب گردیدند که تیره های گونه گون ایرانی از کرد و بلوچ و خراسانی و بختیاری و قشقایی در درازای هزاره های تاریخ در کنار یکدیگر در ایرانزمین زیسته و با کمک یکدیگر بر زور و جبر و سلطه بیگالگان غالب گردیده و خود را از زیر یوغ اسارت آنها رهایی بخشیده اند. سخن سرایان ادب فارسی، چون رودکی و فردوسی و حافظ و سعدی و مولوی و صدها دیگر، تنها برای گروهی یا قومی از ایرانیان در محدوده جغرافیائی ویژه ای از

ایرانزمین ، سخن و سروده نیافریده‌اند ، بل تاریخ سده‌های گذشته ، گواه این حقیقت است که آنچه از آن خدایان ادب و سخن سرایان به فارسی بجای مانده است ، نفوذی فراگیر در سرتاسر ایرانزمین و در هر شهر و ده و کوی و خانه‌ای از ایرانیان داشته است. آیا ، مگر زورخانه و یا قهوه‌خانه‌ها که نقالان از سده‌های دیرین تاریخ ، در آنها داستانهای اساطیری و آموزنده شاهنامه را برخوانده‌اند تنها محدود به بخش‌هایی از میهن ما و مردمان آن شده است ؟ پاسخ روشن است ، نه . این فرهنگ ، این آثار جاویدانه لیاکان ما ، چون از سینه تاریخ نیازمندیها ، غم‌ها و دردهای مشترک همه تیره‌های ایرانی سرچشمه گرفته‌اند ، یعنی سببیت وجودی داشته‌اند ، از سوی مردم ایران با شور و شوق عاشقانه پذیراگشته ، سینه به سینه سپرده شده و به آیندگان انتقال داده‌اند. پس این فرهنگ و این زبان فراگیر را نمیتوان فرهنگ و زبان غالب " ملت فارس " بشمار آورده و گفت : " وظایفی را برگردانده ملل تحت ستم تحمیل کرده است ". این خط جدائی و برتری‌زای توصیفی ، سندیت تاریخی ندارد ، عاریتی است ، و تبلیغی از دوران نفوذ بیگانه و از خود بیگانگی برای دامن زدن به اختلافات ، میان قومیت‌های ایرانی و تجزیه میهن ایرانیان. در شاهنامه فردوسی می‌خوانیم که کردها از نسل جوانان برومندی هستند که جان خود را در پناه کوهستانهای بلند از گزند ضحاک مصون داشتند :

نگر تا بپاشی به آباد شهر ترا در جهان کوه و دشت است ، بهیچ
کتون کرد از آن تخمه دارد نژاد کز آباء ناپد به دل برش ، بسواد

کاوه آهنگر از میان آنان و برای آزادی و رهایی ایرانیان از ستم و پیداد برخاسته بود. با این تفصیل تقسیم مردم ایران به فارس و غیر فارس بر مبنای ذهنیت‌های معمول گذشته و طرح مفاهیم ستم مضاعف ، ملل زیر سلطه ملت فارس و یا بدتر از همه اصطلاح " شووینیسیم ملت فارس " نه تنها استوار بر هیچ مقوله تاریخی نیست و سندیت ندارد ، بل به اختلافات خالمان برانداز دیرین که بیگانگان هم در توسعه و رواج آنها دست داشته‌اند ، بیشتر دامن میزند.

این که چرا در هزار و دویست سال پیشی زبان پارسی دری انچنان توانمند و پویا گردید که جانشین زبان پهلوی ساسانی گردید

و توانست پاسخگوی نیازهای فرهنگی و بیان گویش‌ها و پیام‌های آزادخواهانه و آفرینندگی‌های مردم ایران گردد و زبانهای کردی ، آذری و یا مازندرانی و پهلوی ساسانی نتوانستند آن بار سنگین نیازهای اجتماعی و سیاسی آن زمان جامعه ایرانی را بدوش گشند ، پاسخش را آن پیشینیان و لیاکان ما که در خاک خفته‌اند ، دیگر نتوانند داد ، اما ، آنچه مسلم است اینست که ، اگر ما بخواهیم از " ستم ملی " در مفهوم گسترده آن یعنی زیرپاگذاری حقوق و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ، سخن به میان آوریم ، این ستم تنها بر یک قوم و تبار ایرانی تحمیل نگردیده ، بل همه مردم ایران در درازای تاریخ سده‌های دیرین و حال چه از سوی سلطه‌گران بیگانه و یا نظام‌های دیکتاتوری حاکم ، مورد تجاوز و ظلم و ستم ، قرار گرفته‌اند. بنابراین پایین خاطر که زبان فارسی در آن برهه از تاریخ غم‌انگیز و پر نکبت سلطه عرب و ترکان بر میهن ایرانیان ، به قول اندیشمند گرانقدر ایرانی دکتر عزت‌اله همایونفر ، بار قسمت سنگینی از فرهنگ‌مان را بدوش کشیده و از تواناترین و بازیگوترین عامل حفظ هویت و ملیت و بقای ما بوده ، مانی که در این دوازده قرن ، نزدیک هفت قرن‌اش را حاکمان و پادشاهانی داشتیم غیر ایرانی و نا آشنا بزبان فارسی ، ولی همان ترک و مغول و تاتار به این زبان عشق ورزیدند و مشوق و پاسدار آن شدند و آثار جاویدان این زبان را به سبک زمان تکثیر و توزیع کردند. بایسنقر میرزاده نوه امیر تیمور گورکانی بر اثر فریفته شدن به زبان فارسی ، بهترین نسخه‌های شاهنامه را تدارک دید و انتشار داد. بر این اساس و با اراده این توضیحات و اسناد تاریخی ، دیگر ، هم‌میهنان گرامی ما ب. لایین و همین نمیتوانند مدعی شوند که زبان غالب فارسی مقوله‌ای را بنام شووینیسیم فارسی بر دیگر قومیت‌های ایرانی (آنها البته صحبت از ملل دیگر می‌کنند) مسلط ساخت و از این راه ستمی مضاعف را بر آنها تحمیل نمود.

توجه داشته باشیم که گویش به زبان فارسی دری پس از استیلای عرب بر ایرانیان بجای زبان پهلوی ساسانی در شرق ایران زمین ، یعنی در منطقه خراسان رایج گردید و این منطقه بیش از هزار کیلومتر از سرزمین

پارس تاریخی که در جنوب غربی میهن ما قرار دارد و مورد نظر است فاصله دارد. با این زبان، بزرگان ادب و اندیشمندان ایرانی آثاری فرمبخته و گنجینه‌ای جاویدانه از فرهنگ انسانی و گوهری را نه تنها به ملت ایران، بل به دنیا عرضه کردند و قومیت‌های ایرانی نه بزور، بلکه با وجودی سرشار از افتخار و فریفتگی توشه راه زندگی خود ساخته و رهنمودهای آنرا به دل سپردند. وقتی که به لاوین در "اکثریت" شماره ۳۱۶ بتاريخ ۵ شهریور ۱۳۶۹ تعریف آقای فرج ممینی (امیر) را در مورد ترسیم ساختار ملی ایران یعنی: "کشور ما ایران، کشوری چند خلقی است که خلق‌های آن دارای هم‌پیوندیهای تباری و تاریخی و فرهنگی بسیار عمیق و دیرینه‌اند، این خلق‌ها دوشادوش یکدیگر ایران را آباد کرده و در برابر هجوم اجنبی آنرا حفظ نموده‌اند"، غیرمترقبانه دانسته و از آن به عنوان یک تعریف تاریخی نام می‌برند و می‌گویند که او (امیر) میخواهد ملل مختلف ایران را بزور بهم بچسباند و با اینکه آقای سامان نجف‌زاده در "کار" (شماره ۸ و ۹ بتاريخ ۸ و ۱۵ خرداد ماه ۱۳۷۰) می‌نویسند: "... رولند واقعیات عینی و مناسبات بین ملل و بین گروه‌های اجتماعی از "تعاریف قراردادی و ابدی" تبعیت نمی‌نمایند و تابع واژگان مقدس "ملت" و "قوم" در آستانه قرن بیست و یکم نمی‌باشند". ایشان نه تنها منطبق تاریخ را هم قبول ندارند، بلکه به سادگی نشانه‌های تاریخی هویت و موجودیت ملت ما را که از نیاکان و تبار ایرانی به گونه نقوش حک‌شده بر روی سنگ‌ها و یا نیشته‌های باستان و سفرنامه‌ها باقی مانده‌اند به تمسخر می‌گیرند. باور من براینست که ب. لاوین و آقای سامان نجف‌زاده و دیگر هم‌اندیشان چون باوری به اتحاد و یکپارچگی تیره‌های ایرانی که در درازای هزاره‌ها و سده‌های تاریخ در کنار یکدیگر زیسته‌اند، آمیزش خونی و فرهنگی وفامیلی داشته‌اند و در برابر یورش بیگانگان از هستی و شرف ملی و سرزمین‌های آباء و اجدادی خودمهم‌انگ دفاع نمودند، ندارند و منطبق تاریخ و دیگر اسناد مستند هویت ملی ملت ایران، در چارچوب تنگ خواست‌ها و نظرگاه‌هایشان نمی‌گنجد، از آنها به گولگی یادگارهایی رنگ پریده و بی‌مقدار گشته از "عهد عتیق" سخن گفته و در در قیاس با "برده فروشی" به عنوان یک واقعیت تاریخی گذشته‌های دیرین آورده و می‌گویند امروز جنایت شمرده میشود. آن منطبق تاریخ که ایشان آنرا پراهمام و چند و چون دار تلقی می‌کنند و در ردیف برده فروشی و جنایت قرار می‌دهند، چیزی جز مایه‌های فرهنگی و آثار هنری منقوش و تصویری و گویش‌های فلسفی و علمی و ادبی نیاکان ما نبوده، آن گذشتگان، تاریخ حیات خود را ساختند، و آنچه را که با کار و کوشش و عرق جبین ساخته و پرداخته و آفریده بودند به نسل‌های دیگر سپردند و آنان که از پس دیگران آمدند آن وثیقه‌ها و توانمندیها و بود زندگی را با باری بیشتر و پرمایه‌تر به آیندگان انتقال دادند. انسانها تاریخ زندگی خود را بر مبنای نیازها و بایسته‌های اجتماعی زمان، خود، رقم می‌زنند ولی از پشتوانه و پایندگی فرهنگی و هنری و علمی گذشتگان و تبار خود هم غافل نیستند، هر مقوله‌ای را از نو شروع نمی‌کنند، زیرا که بدنال ادامه راه و تکامل هستند و تاریخ گذشته را آنچنان که هست می‌پذیرند با همه زشتی‌ها و زیبایی‌هایش، با همه کاستی‌ها و خبزش‌هایش. برخوردار بیگانه وار این هم‌میهن‌نان نسبت به اسناد هویت تاریخ حیات ملت ایران، فرقی زیاد با منشی و رفتار مطلق گرایانه ملایان در ۲۳ سال گذشته ندارد، زیرا آن واپس‌گرایان و متعصبین مذهبی هم خواستند، پیوند مردم میهن ما را از تاریخ گذشته‌اش بگسلند، سنت‌های ملی و تاریخی‌اش را زیر پا بگذارند، مفاهیمی بیگانه و نا آشنا را بزور جانشین واژه‌های دلپذیر و آشنای تاریخی زندگی مردم ایران سازند. آنها به سستی با زبان و داده‌های فرهنگی و هنری و موسیقی ملی ما برخاستند و خواستند تاریخی دیگر به عاریت، برای ملت ایران بسازند، اما فرآیندش چه شد؟ هراندازه آنان کوشش در نابودی و فراموشی ارزش‌های فرهنگی و ملی تیره‌های ایرانی بکار بردند، مردم در حفظ و پاسداری از آنها پایداری بیشتری از خود آشکار نمودند. تشکل‌صدها انجمن فرهنگی و هنری از سوی ایرانیان در درون و برون از مرزهای ایرانزمین و بزرگداشت شاعران و هنرمندان و دیگر آفرینندگان مایه‌های حیاتی این ملت، از جمله هزاره فردوسی و نظامی گنجوی و دیگر سخن‌سرایان ادب و فرهنگ ایران زمین، نمونه‌هایی از نمادین پایداری و واکنش‌های افتخارآمیز مردم میهن ما در حفظ و حراست از سرمایه‌های ملی و پشتوانه‌ها و تکیه‌گاه‌های موجودیت و هویت تاریخی این ملت باستانی می‌باشد. بنابراین، لزومی ندارد که ما برای این که بی‌به هویت تیره‌های هم‌تبار ایرانی و از جمله کردها بیریم، بدنبال چگونگی تلقی "تاریخی" آن از سوی اشغالگران تکه‌هایی از نیاخاکمان یعنی ترک و

عرب برویم. و اسناد تاریخی بیوند بیش از دو هزار ساله این تیره اصیل ایرانی را با دیگر قومیت‌های ایرانی، نادیده گرفته و با بی تفاوتی بمانند یک بیگانه و بی‌خبر از تاریخ زندگی ملت ایران، تفسیر زیر را ارائه دهیم:

دولت ترکیه کردهای آن کشور را "ترکهای کوهستانی" نامیده است، در عراق کردها را "عرب بادیه به‌کوه گریخته" خوانده‌اند و در ایران آنها را "یکی از اقوام ایرانی از نژاد خاص آریایی" مستدل و مستند می‌گردد.

تقسیم خاک کردستان و جدائی قسمت‌هایی از آن سرزمین، از دوران صفویه و بدنبال جنگ‌های ایران و عثمانی و شکستها و پیروزیها آغاز گردید و پس از پایان جنگ بین‌الملل اول برطبق پیمان لوزان در سال ۱۹۲۳ بشکل امروز درآمد. اما چون این تجزیه و دیگر جدائیهای تهاکاک ما براساس قراردادهای ننگین ترکمانچای و گلستان انجام گرفته است و نه بخواست و اختیار مردم ایران، (در این مورد با همین همداستانیم) مشاهده می‌کنیم، این هنگام که بند و زنجیرهای اسارت را از دست و پای هم‌میهنان ما در آنسوی مرزهای پوشالی می‌گسلند و درهای زندانهای سیاسی چند صد ساله را به روی آنها می‌گشایند آن مردم با شوق و مهربی پرشور بسوی هم‌وطنان خود شتافته و آنان را در آغوش می‌گشند. این واقعیت را در آذربایجان شرقی بوضوح دیدیم و بهنگام یورش وحشیانه صدام حسین، به مردم کردستان آنسوی مرزهای ایرانزمین مشاهده کردیم که چگونه صدها هزار هم‌میهنان آواره و ستم‌کشیده و دردمند ما، براساس پیوندهای ریشه‌ای و خونی و آبا و اجدادی خود، تنها پناهگاه و تکیه‌گاه واقعی و طبیعی خود را در کجا یافتند و از سوی چه کسانی با آغوش باز، پذیرا گشتند. من فکر می‌کنم که بهتر است ب. لاوین، همین و سامان نجف‌زاده کمی هم به خواست و نظرات دگرواندیشان کرد توجه نمایند و احترام بگذارند و این چنین نباشد که کافر همه را به گیش خود پندارد.

هم‌میهن کرد ما آقای شمیرزاد سنندجی در کیهان شماره ۲۴۹ بتاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۹۱ در رابطه با آوارگان کرد عراقی که بسوی مرزهای پوشالی سرزمین مادر یعنی ایران شتافتند و به آن جا پناه آوردند، مینویسد... من که خود یک کرد هستم با غرور از ایرانی بودیم، خبرهای مربوط به پذیرایی از کردهای آواره از عراق را دنبال می‌کنم و این احساس دلپذیر در دلم ایجاد میشود که دست کم کردهای عراقی یک جا، یک سرزمین و یک کشور را دارند که بدون احساس بیگانگی به آنجا پناه می‌برند. آری این یک واقعیت آشکار است که کردها در هر کجا ساکن باشند و نام هر کشوری بر آنها گذاشته شده باشد، تنها در یک کشور "بیگانه" محسوب نمی‌شوند و آن یک کشور هم "ایران" است. هم‌میهن آذربایجانی ما آقای دکتر فریدون آذری در نوشتاری تحت عنوان (پاسخی برای ارسی) در کیهان شماره ۲۵۲، بتاریخ ۹ مه ۱۹۹۱ در دفاع از مرحوم علی هیئت یکی از رجال نامدار انقلاب مشروطیت و فرزند ایشان دکتر جواد هیئت، نکاتی را از مقاله ایشان زیر عنوان "ملیت ایرانی ما، زبان‌های قومی" که در کیهان هوانی و اورلیقی شماره ۷۲ سال ۱۳۶۹ چاپ شده به این شرح نقل مینماید: ارکان ملیت منحصر به قومیت و زبان نبوده، بلکه عناصری مهمتر مانند وطن، مذهب، تاریخ، فرهنگ و آرمانهای مشترک در تشکیل آن نقش اساسی دارند. ما ایرانیان آذری که یکی از اقوام قدیمی این مرز و بوم می‌باشیم، بیش از هر چیز ایرانی و مسلمانیم، ما هر چه می‌خواهیم در چارچوب ایران و در داخل ایران می‌خواهیم، زیرا برای ما تجزیه ایران لااقل به اندازه مرگ وحشتناک و بیش از آن نکبت‌آور است. ما بیش از هر چیز ایران مستقل و آزاد و آبادی را می‌خواهیم که در آن همه اقوام ایرانی سعادت‌مند و در رفاه و آسایش باشند، همه برادر و برابر باشند، حق هیچکدام پایمال نشود، ویژگی‌های همه اقوام، عزیز و محترم شمرده شود و بزور چیزی تحمل نگردد. زبان رسمی ما از قرن‌ها پیش فارسی است. همه مردم ایران آن را دوست دارند و بطور طبیعی نه بزور، حتی قبل از آن که در قانون اساسی هم تصریح شود، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و ملی ایران پذیرفته شده و همه ایرانیان در اشاعه و فراگیری و غنای آن کوشیده و می‌کوشند.

این درک و برداشت هم‌میهنان کرد و آذری و دیگر تیره‌های ایرانی در انطباق با شواهد و اسناد تاریخی شاید بتوانند بران ذهنیات ناصواب و ناگوار ب. لاوین و سامان نجف‌زاده و همین و دیگر هم‌اندیشان آنها، کمی اثر بگذارد و تعدیلی در بینش تندگرایانه آنها بوجود آورد. اما از ب. لاوین و دیگر هم‌میهنان کرد مان که خود با پیروگی بر زبان فارسی، به این شیوایی می‌نگارند و فارسی را هم بمانند زبان کردی خیلی خوب سخن می‌گویند نمیتوان

انتظار داشت که بگویند زبان فارسی را با زور و بدون علاقه و تمایل شخصی فرا گرفته‌اند. چنین عذری را هیچکس از آنها پذیرا نخواهد شد.

با این بررسی و تحلیل براساس داده‌ها و یافته‌های فرهنگی و تاریخی و ملی، دیگر نمی‌توانیم از زبان مشترک مردم ایران یعنی فارسی که همه تیره‌های تبار ایرانی، در پویایی و شکوفایی و گستره فرهنگی آن سهم مساوی و مشترک داشته‌اند، به عنوان یک وسیله و یا ابزار سرکوب "ملت فارس" سخن بمان آوریم و در برخوردهای جدی سیاسی‌مان با طرح حربه‌های زشت و توهین‌آمیز تبلیغاتی گذشته‌های دیرین، چونان "شوونیسم فارس" به تحریک احساسات ستیزآمیز بر ضد یکدیگر دست یازیم.

"ستم ملی" در درازای فراز و نشیب‌های تاریخ زندگی ملت ایران، چه در هنگام ناتوانی و جدائی‌ها و تجزیه و پراکندگی‌های ملی که بیگانگان را بر میهن ما مسلط ساخت و چه در دوران حکومت‌های سرکوبگر و دیکتاتور، در گذشته و حال وجود داشته و هنوز هم ادامه دارد. اما این ستم ملی و دیگر دردهای ملی ما، تنها محدود به یک قومیت نمی‌گردد و خردمندانه نیست که ما گوله‌بارهای خوبیها و بدیها، غم‌ها و شادی‌هایی را که مردم این سرزمین در کنار یکدیگر و با هم در درازای سده‌های تاریخ بدوش کشیده‌اند، از یکدیگر متمایز سازیم و به اغراق از هزاران رسم و عادت "ملل تحت سلطه ایران" که نابود گشته‌اند، نام بریم. اگر از ستم ملی، این برداشت آقای سامان نجف‌زاده را مورد توجه قرار دهیم که می‌گویند: "... عمده‌ترین و اصلی‌ترین شکل ستم ملی، عبارت از آنست که اراده و حق ملل برای تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی و اجتماعی آنها نقض و پایمال گردد" (کار شماره ۸ - ۸ خردادماه ۱۳۷۰)، ما بر این باوریم که حق تعیین سرنوشت حقی است کلی و عمومی، تجزیه و خدشه ناپذیر و مربوط به همه مردم ایران و در محدوده کل جغرافیائی میهن ما. بر این اساس این حق، یعنی "بیان اراده آزاد مردم ایران" برای همه قومیت‌های ایرانی و در سراسر ایرانزمین یکسان بوده و نمیتوان برای مردم بخشی از کشور ایران، امتیاز و یا برتری ویژه‌ای قابل شد.

در این رابطه منصفانه نیست آن کسانی را که بر "حفظ تمامیت ارضی کشور" و یکپارچگی میهن ایرانیان تکیه دارند، متهم به گرایشات برتری طلبانه ناسیونالیستی و یا شوونیستی کرده و از "مقابله با معضل ملی بر پایه دیدگاههای شوونیستی و مطلق کردن تمامیت ارضی تا یک اصل مقدس با تکیه بر تاریخ و یا همبندیهای تباری و قومی" سخن بگویند. مشکل و گرفتاری اساسی این هم‌میهنان و دیگر هم‌اندیشانمان اینستکه، در تحلیل و بررسی‌های خود، با وجود تغییر و تحولاتی که در سالهای گذشته بویژه در بلوک شرق بوقوع پیوسته و بسیاری از بنیادهای ایدئولوژیک و طرح و برنامه‌های هم‌مون را دگرگون ساخته است، هنوز هم این آمادگی روانی را در خود نیافته‌اند، که خود آزادانه دست از راه حل‌هاییکه در تناقض با استقلال و حاکمیت ملی ما قرار دارند، بردارند. اشتباه بزرگ دیگر اینان در اینستکه، بافت و ترکیب ملی موجودیت مردم ایران را با جمهوریهای بالتیک و مناطقی اشغالی فلسطین و دیگر مللی که اکنون در پی استقلال و آزادی سرزمین‌های خود می‌باشند، مقایسه می‌کنند. ملت‌های لیتوانی، استونی و لتونی در درازای تاریخ حیات خود هیچگونه پیوند نژادی و فرهنگی و زبانی با روسها نداشته‌اند. پس از جنگ‌های شمالی (۱۷۲۱ - ۱۷۰۰) هر سه کشور توسط پترکبیر ضمیمه روسیه گردیدند ولی در طی بیش از ۲۰۰ سال سلطه بیگانه، هیچگاه خواست و آرمان ملت خویش را به آزادی و استقلال میهن خود فراموش نکردند و بار دیگر پس از پایان جنگ بین‌الملل اول از رویداد انقلاب اکتبر استفاده برده و استقلال خود را به ترتیب: لیتوانی در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۱۸، لتونی در ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸، استونی در ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ اعلام داشته و باز یافتند.

اما دوره این پیروزی و آزادی و استقلال این سه کشور، بیش از دو دهه به درازا نمانید. زیرا که در تاریخ ۲۳ اگوست ۱۹۳۹ نیروهای مهاجم ارتش سرخ بر اساس پیمان شیطانی هیتلر و استالین به این سه کشور یورش برده و به اشغال دوباره خود درآوردند. بر مبنای همین قرارداد بیشرمانه، نیروهای ارتش نازی مناطق مرکزی و غربی لهستان و شوروی شرق لهستان را به اشغال نظامی خود، درآوردند. مشت نمونه خروار است. به تاریخ میهن خود بنگریم، بر طبق قراردادهای ننگین ترکمن‌جای و گلستان بسیاری، از سرزمین‌های ایرانی ضمیمه روسیه تزاری گشت و پس از سرنگونی تزارها، انقلابیون بلشویک حاضر نشدند آن سرزمینها را به صاحبان اصلی‌اش بازگردانند.

جمهوری تاجیکستان ، ارمنستان ، قزاقستان ، اوکراین و مولداوی هم سرلوثی جز این نداشته‌اند. حال دقیقاً متوجه می‌شویم که مقایسه کشور ایران و پالت ملی آن ، بهیچوجه با ترکیب ساختاری کشور شوراهای نمی‌خواند. زیرا که این ملل از ریشه و تبار ملت روسیه بودند همانگونه که به شواهد تاریخی اشاره نمودیم ، نخست تزارها و سپس دولت شوراهای یعنی دیکتاتور پرولتاریا ، آن ملل را با زور و جبر بزر سلطه و قیومیت خود درآورده و بیرحمانه هرگونه مقاومت و جنبش استقلال طلبانه آنها را سرکوب نمودند.

بر این اساس ، کشور ایران ، کشور کثیرالمله نیست. تیره ها و یا قومیت‌های اصیل ایرانی از کرد و پارسی ، بختیاری ، بلوچ و آذری ، سیستانی و خراسانی ، گیلانی و مازندرانی همه و همه از یک سرزمین و در کنار هم سکونت و آمیختگی داشته‌اند و مرزهایی سرزمین‌های آنها را از یکدیگر جدا نساخته بوده است.

بنابراین ، این سخن ب. لاوین در اکثریت شماره ۳۱۶ بتاريخ ۵ شهریور ۱۳۶۹ که می‌گوید . . . "در همه اوقات فارس به زور و توأم با غارت و کشتار ، مہمن آنانرا اشغال کرده و استقلالشان را پایمال و زندگی برده‌وار را بر آنان تحمیل نموده است . . ." جز تحریف اسناد تاریخی و واقعیت‌های عینی و ملموسات طبیعی و احساسی جامعه ایرانی ، مفهومی دیگر نداشته و کسی هم نمیتواند بر این تبلیغات نسق‌آفرین کینه برانگیز متداول سیاسی گذشته ، صحه بگذارد.

وقتی همین عضو حزب دموکرات کردستان ایران (رهبری انقلاب) ، هنوز هم پس از پایان سرکوب و سلطه و اشغال اروپای شرقی از سوی ارتش سرخ و سرنگونی حکومت‌های دیکتاتور وابسته که نه از ملت خود ، بل از حزب کمونیست و دولت شوروی فرمان میبردند و در طول دهه‌های گذشته ، بارها بدستور مسکو به سرکوب مردم خود دست یازیدند (۱۹۵۲ در برلین شرقی ، ۱۹۵۶ در مجارستان ، ۱۹۶۸ در چکوسلواکی و در لهستان و . . .) ، حال سخن از سرکوبیهای حکومت مرکزی و هجوم به جمهوریهای خودمختار آذربایجان و کردستان و اشغال این سرزمین‌ها میبرد ، آن هنگام باید از ایشان بپرسیم ، هم‌میهن گرامی ، "قسم راستت را باور کنیم یا دم خروس را".

اگر در گذشته کسانی بودند که میدانستند ماجرای تجزیه خطه عزیز آذربایجان و کردستان از مام میهن چگونه بوده است و آن انقلابیون آنچنانی بدستور و کمک نظامی کدام قدرت اشغالگر و سرکوبگر برای جدائی آن سرزمین‌ها و الحاق آن‌ها به کشور شوراهای به روی هم میهنان خود آتش گشودند ، امروز دیگر بایستی پس از سقوط آن سیستم‌های سرکوبگر و ضد انسانی و وابسته از فساد و تزویر و بویزه فروپاشی نظامهای وابسته در اروپای شرقی ، آن طرفداران جمهوریهای خلقی آنچنانی ، درنگ کرده و از آن فجایع غم‌انگیز و مصیبت‌های بزرگ ملی که تجزیه سرزمین ایرانیان را مد نظر داشت ، به عنوان جنبش‌های خلقی و توده‌ای ، سخن بمان نیاورند. زیرا که دفاع از آن جمهوریهای خودمختار بی‌اختیار و وابسته به دولت شوروی ، نشانگر طرز تفکری است که هنوز هم از آن گذشته‌های تاریک و تلخ سرسپردگی‌های ایدئولوژیک کمیتزلی‌نبریده و تغییر و تحولات نوین جهانی را ، بویزه در دنیای کمونیست پذیرا نگشته است.

حال چون اسناد و شواهد تاریخی و واقعیات عینی و ملموسات جامعه ایرانی همه دال بر این دارند ، که هیچ تیره‌ای از تبار ایرانی ، از سوی تیره و یا قومیت دیگری سرکوب نگشته و سرزمین‌های بهم پیوسته آنها هم به اشغال یکدیگر درنیامده است ، واقع بینان سیاسی چاره‌ای ندارند که مبنای کار و حرکت خود را در راستای " حل مساله ملی " (تمرکز یا عدم تمرکز) ، تنها در چارچوب داده‌ها و یافته‌های منطبق با بافت ملی و تجزیه ناپذیر موجودیت ملت ایران در سرزمینی بنام ایران ، که در آن همه قومیت‌های ایرانی از هزاره‌های دیرین در کنار یکدیگر زیست کرده‌اند ، بیابند.

براین پایه ، پافشاری بر " حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی " برخلاف نظر آقای سامان نجف‌زاده . . . بیان سیاسی مخالف و تقابل با حق تعیین سرنوشت و حق استقلال ملت‌ها " نبوده ، زیرا همانگونه که بیان داشتیم ، حق تعیین سرنوشت و " بیان اراده آزاد مردم ایران " مقوله‌ای است کلی و تجزیه ناپذیر در پهنه ایرانزمین و برای ملت ایران.

حال بپردازیم به مساله فدرالیسم بعنوان یک راه حل مشکل گشا. نخست لازم میدانم این واژه را به فارسی برگردانم تا با درک صحیح آن نه بمانند جن و پسماله از آن بترسیم و بگریزیم و نه اینکه آنرا به عنوان تنها راه کلیدی گشایش مسائل ملی ایرانیان بشمار آوریم. - واژه فدرال از ریشه لاتین بنام Foedus یعنی "قرارداد" سرچشمه میگردد و فدرالیسم به اتحاد و اتفاق و بهم پیوستن افراد، گروهها، انجمنها و یا دولتهائی اطلاق میشود که با قبول مجموعه‌ای از شروط و ترتیبات قراردادی در کنار یکدیگر قرار گرفته و با اشتراک مساعی مسولیت‌هایی را بعهده گرفته و با هم کار میکنند. حال مفهوم سیاسی آن هم نمیتواند بدور از ترجمان خود واژه فدرال باشد. اگر برداشتی صحیح از فدرالیسم داشته باشیم که تکیه بر اتفاق و همبستگی ارگالیک عناصر تشکیل دهنده آنرا دارد، آن هنگام چه مخالفین و یا موافقین آن برای به کرسی نشاندن نظرات خود شمشیر به روی یکدیگر نخواهند کشید. برخلاف نظر هم‌میهنمان آقای ماشاله رزمی در اکثریت شماره ۲۳۸ - ۱۶ اسفند ماه ۱۳۶۹، که می‌گویند "... فدرالیسم، مساله جوامعی بوده که متشکل از ناسیون‌ها" بوده‌اند اما در ایران بین اصطلاحات "قوم" و "ملت" و "ناسیون" تاکنون فرق قابل نمیشدند و بدین جهت براحتی اقوام ایرانی را معادل با ناسیونهای اروپایی فرض میکردند و از آن نتیجه میگرفتند که فدرالیسم در ایران نیز همان است که در اروپا و آمریکا وجود دارد. ..."

بایستی بگوئیم چنین تعریفی بدلائل زیر درست نمیباشد:

۱- فدرالیسم تنها مساله جوامع متشکل از ناسیونها نبوده و نیست، زیرا که مثلا دولت فدرال آلمان از تجمع ناسیونها تشکیل نگردیده است و شما تا بحال در هیچ کتاب و یا نوشته و رساله‌ای اسمی و یا نشانه‌ای از ملت‌ها و یا ناسیونهای مناطق باویر، زاکسن، هسن، نیدرزاکسن، بادن و رتمبرگ و غیره و یا حکومت فدرال ملل آلمان نشنیده و ندیده‌اید. گام‌های نخستین اتحاد و اتفاق و وحدت آلمان از سوی صدراعظم معروف آلمان اتوفون بیسمارک برداشته شد. تشکیل دولت فدرال آلمان پس از پایان جنگ دوم جهانی بدنبال کوشش‌های گذشته تاریخی، نظامی را سامان داد که سیاست عدم تمرکز و تقسیم قدرت را با تشکیل دولت‌های محلی مردم آن مناطق بمورد اجرا گذارد. این تجربه به بهترین شکل خود، نه تنها موجهات عدم ثبات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را در جامعه آلمان فراهم نیآورد، بل درکنار دولت‌های محلی و تقسیم کار، حکومت مرکزی در چارچوب قوانین اساسی آلمان در طی بیش از پنج دهه از تاریخ، راه سعادت و پیشرفت و بهزیستی مردم آلمان را با موفقیت چشم‌گیری پیموده است.

و بازهم برخلاف نظر آقای رزمی که می‌گویند "... فدرالیسم موجودیت کشور واحد را نفی میکند و تفرقه ملی بوجود می‌آورد..." - باید بپذیریم که این تجربه، نه تنها موجودیت کشور آلمان و تمامیت ارضی‌اش را مورد خطر قرار نداده، بل در تحکیم و ثبات و شکوفائی اقتصادی، فرهنگی و دیگر نشونات ملی آن سرزمین، افزوده است. بی دلیل نیست که پس از فروپاشی نظام حاکم در آلمان شرقی، مردم آن مناطق با شور و شوق و فریفتگی پسوی برادران و خواهران همکون و هم تبار خویش ستافتند و وحدت دوباره میهن‌شان را با سرافرازی جشن گرفتند. این تجربه بگونه‌ای دیگر در ایالات متحده آمریکا هم چند صد سال است امتحان خود را نمایان ساخته است و نتیجه‌اش نه تنها جدائی و تفرقه ملی نبوده، بلکه آن کشور از باثبات‌ترین نظام‌های حکومتی برخوردار بوده و مردمانش از پیوندی ناگسست با دولت مرکزی و آزادی و استقلال تمامی کشور خود برخوردار هستند.

۲- اما اینکه آقای رزمی می‌گویند "... در ایران بین اصطلاحات "قوم"، "ملت" و "ناسیون" تاکنون فرق قابل نمی‌شدند..." -، بایستی بگوئیم، آن کسانی که این واژه‌ها را با مفهوم ویژه خود بکار نمیبردند و یا هنوز هم نمی‌برند، بیشتر به سبب فرق قابل نشدن نبوده است، بلکه پذیرش این اصل (برپایه بررسی و تحلیلی که ارائه دادیم) که کشور ایران، کشوری کثیرالمثله نیست و در این سرزمین قومیت‌ها و یا تیره‌های ایرانی از هزاره‌های دیرین با کوله بارهای سنگین و گرانبها از ویژگیهای ملی، فرهنگی و تاریخی در کنار یکدیگر زیست کرده‌اند و در فکر جدائی از یکدیگر نبوده‌اند، چون در چارچوب آمال و آرزوهای آن کسانی که بیشتر خواهان خط جدائی هستند و راه پسوی دیگری دارند، نمی‌کنجد، مجبور می‌شوند که واژه‌ها را دگرگونه جلوه داده و بر مبنای مبل و استنباطی خود از آنها، بهره بگیرند.

۳- خواست بسیاری از گروهها و سازمانهای سیاسی از طرح و بحث درباره فدرالیسم، تحصیل و تحقق عدم تمرکز قدرت مرکزی، بویژه در امور و عرصه‌های فرهنگی، رفاهی، آبادانی و مسایل خاص منطقه‌ای است. این امر در تاریخ سده‌های اخیر ایران بگونه معالک محرومه ایران از جمله کردستان، آذربایجان، سیستان و بلوچستان، گیلان و مازندران و خراسان وجود داشته است. پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، پدران ما به این مقوله توجه ویژه‌ای مبذول داشتند. قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی جز مدت زمان کوتاهی در آغاز مشروطیت، در نزدیک به ۱۰۰ سال گذشته همچنان بمانند زخمی پردرد و گهنه، بی‌درمان و ناعلاج برجای باقی مانده است. برپاشی اساسی، که در این روزگار پرمحنت و تلخ تاریخ برای همه ایرانیان آزاده و علاقمند به حفظ استقلال و برپائی نظامی دموکراتیک در ایرانزمین، مطرح میگردد، اینستکه اگر ما باور به حق تعیین سرنوشت، یعنی بیان اراده آزاد مردم ایران داریم، آیا باید همچنان بدور از تفاهم و مهر انسانی بیراهه‌ی ترفندها و تنگ‌نظریها و قهر و کین و جدائیها را بپیمائیم، یا اینکه خود آزادانه، راه مسالمت و تفاهم و آنتی ملی را بپذیریم و با شور و شوق و عشق به ملت دربند و اسارت زده و محروم ایران، راه‌گشای آینده‌ای بدور از تلخی نامردمی‌ها، آینده‌ای بدور از اعمال جبر و زور و ستم بریکدیگر باشیم تا همه تیره‌های برومند ایرانی بتوانند در میهنی آزاد و آباد با قبول مسئولیت، وظایف خود را در قبال آرمانهای فرهیخته انسانی، صلح و آزادی و پاسداری از حقوق بشر و حرمت انسانی بجای آورند.

ابوزیسیون ایران بایستی نخست، توجه به اولویت‌ها و نیازهای حاد جامعه ایرانی بنماید. در حالیکه هرروز نظام‌های دیکتاتوری و سرکوبگر در گوشه و کنار جهان فرو می‌پاشند و ملت‌های دربند آزاد میگردند، ابوزیسیون ایرانی از چپ و راست و میانه، هنوز آن رشد و درایت و پختگی اجتماعی و سیاسی را در نیافته است که با هیئتی و تفاهم ملی براساس اصولی مشترک که مهمترین اصل آن، پذیرش پلورالیسم سیاسی و حاکمیت ملی است، برضد دشمن قدرتمند و سرکوبگر مشترک مبارزه کرده و در راستای هدف مشترک استراتژیک که تحقق دموکراسی در ایرانی آزاد و مستقل میباشد، همگام و هماهنگ پیش تازد.

بگذاریم نخست ملت ما آزاد گردد، بگذاریم نخست میهن ایرانیان از قید و بند زنجیرهای اسارت خودی و بیگانه رها گردد، آن هنگام خواهیم توانست بذر مهر و محبت انسانی و عدالت را در بهاران زندگی بر دل‌های پردرد مردم ایران بیافشانیم تا نهال‌های خندان و شاداب زندگی دگر بار در نوروزی دیگر سبز گردند و پرندگان بر روی آنها بنشینند و نغمه‌های شادی و آزادی و رهائی انسان را از زیر ستم سردهند.

با آمدن به روزهای فرخنده آزادی و شادی و خوشبختی برای ملت ایران، دست همه مبارزین و عاشقان راه وطن را از صمیم قلب می‌فشاریم و این نوشتار را با فرازهایی از سروده، زنده یاد مهدی الخوان ثالث به پایان میبریم.

پایانده ایران

ترا ای کسبهن بوم و بر دوست دارم
 ترا دوست دارم، اگر دوست دارم
 ترا ای گرامی گسهر دوست دارم
 که شیرینترینش از شکر دوست دارم
 من آن پیشگام خطر دوست دارم
 فزون تر ز لصف دگر دوست دارم
 زجان و دل آن پسرینه‌ور دوست دارم
 من آن مسهد ذوق و هنر دوست دارم
 درخت نجابت ثمر دوست دارم
 که شان خشک و تر، بحر و بر، دوست دارم
 به چنسیگی بتر از تر دوست دارم

زبوج جهان هیچ اگر دوست دارم
 ترا ای کسبهن پیر جاوید بُرنا
 ترا، ای گرانمایه، دیرینه ایران
 خوشا حوزه شرب گسارون و اهواز
 فری آذربایسادگان بزرگست
 صفاهان، ناصف جهان، ترا من
 خوشا خطه نخه‌زای گسراسان
 زهی شهر شیراز جنت طسرات
 برو بوم کرد و بلوچ ترا چسبون
 خوشا طرف کرمان و مرز جسنوبت
 من افغان هم‌ریشه‌مان را که باغی‌سبت